

بررسی نامه و نامه‌نگاری در تاریخ بیهقی و مقایسه آن با شاهنامه

شهلا کشاورزی^۱

دکتر عزیزالله توکلی^۲

چکیده

تاریخ بیهقی از آثار گرانبهای زبان فارسی در قرن پنجم هجری، از لحاظ ویژگی‌های ادبی و تاریخی دارای اهمیت است. بیهقی دبیر (۳۸۵-۴۷۰هـ.ق)، در خلال نگارش تاریخ خود به بسیاری از آیین‌های مرسوم، از جمله آیین نامه و نامه‌نگاری اشاره کرده است. کتاب او علاوه بر ارزش تاریخی و ادبی، بخشی از فرهنگ ایرانیان را بیان کرده است. همین ویژگی در شاهنامه فردوسی نیز دیده می‌شود.

حکیم ابوالقاسم فردوسی، بزرگترین حماسه‌سرای ایرانی (۳۲۹-۴۱۱)، در خلال شاهنامه، به حفظ زبان فارسی و جاودانه کردن بخشی از فرهنگ و تمدن غنی ایران پرداخته است. او بسیاری از آیین‌ها و مراسم از جمله آیین برقراری ارتباط بین پادشاهان، بزرگان، پهلوانان و طبقات اجتماعی و... را از طریق نامه و نامه‌نگاری یا ارسال پیام مشخص کرده است.

در این مقاله ضمن معرفی دیوان رسالت و وظایف آن دیوان در عصر غزنوی، با توجه به اینکه نامه‌های مندرج در شاهنامه ارتباطی با عصر غزنوی ندارد و صرفاً کتاب در آن دوره تألیف شده، موارد مشترک نامه‌نگاری بین دو اثر بررسی می‌شود. مشابهت نامه‌های این دو اثر از لحاظ انگیزه کتابت، لحن و موضوع نامه و انواع نامه‌های مرسوم، بویژه در دربارها مطرح است. به نظر می‌رسد فردوسی بیش از بیهقی به نقل مفصل متن نامه‌ها توجه داشته و جزئیات آداب و تشریفات نامه‌نگاری در هر دو اثر مورد توجه بوده است.

کلید واژه‌ها:

تاریخ بیهقی، دبیر، دیوان رسالت، شاهنامه فردوسی، نامه.

^۱ - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد

بررسی نامه و نامه نگاری در تاریخ بهیمنی و مقایسه آن با شاهنامه

۲

۱. مقدمه

نامه در لغت به معنی «مکتوب»، «نوشته» و «کاغذی که به نام کسی نوشته شود» است. همچنین به معنی کتاب و فرمان و حکم منشور پادشاهان آمده است. فردوسی می گوید:
یکی نامه بود از گه باستان فراوان بدان اندردن داستان
(دهخدا)

سخن گفتن در مورد تاریخچه نامه نگاری و اولین نامه ها کاری بسیار دشوار است. معلوم نیست اولین نامه را چه کسی و به چه منظور نوشته است. اما اگر با یک دید کلی به این مسأله نگاه کنیم، می توان گفت که تاریخچه نامه نگاری به تاریخ خط برمی گردد. انسان های اولیه که از نظر فاصله مکانی نزدیک به هم می زیستند از صدا، دود یا آتش برای رساندن پیام هایشان استفاده می کردند. اما کم کم جوامع بشری گسترده تر شد و انسان نیاز پیدا کرد پیام هایی را به مناطقی دورتر بفرستد. در آن زمان یعنی حدود سه هزار سال قبل از میلاد که شاید هنوز بشر زبان تکوین یافته ای نداشت، خط اولیه یعنی نقاشی روی دیوار غارها و سنگ ها یا همان خط تصویری به وجود آمد و انسان برای انتقال منظور خود از آن استفاده کرد و به این ترتیب اولین شکل نامه ها به وجود آمد و با اختراع خط بی گمان یکی از کاربردهای اصلی آن یعنی؛ نامه نگاری مورد توجه قرار گرفت. بعدها در بعضی سرزمین ها شاید به دلیل جغرافیایی خاص آنها لوحه های گلی برای نوشتن ساخته شد و زمانی بعد از آن، نوشته ها و به تبع آن نامه ها بر روی پوست جانوران نوشته می شد. (ر.ک: سهباله، ۱۳۸۶)

سابقه نامه نگاری در ایران به شکلی شبیه به شکل امروزی آن به زمان هخامنشیان برمی گردد. در آن روزگار پیام ها را با خط میخی بر روی پوست دباغی شده جانوران می نوشتند. سپس آن را به دست چاپار می دادند تا به مقصد برساند. اهمیت نامه نگاری از دیرباز بر انسان معلوم بود. به همین دلیل، نویسندگان، کتاب هایی درباره نامه و آیین نامه نگاری نوشته اند. یکی از قدیمی ترین این کتاب ها را می توان «آپر آدوینگ نامک نپیشینید» (Apar advenak-I namak – nipesish nih) دانست که نام آن به پارسی امروزی، «اندر آیین نامه نگاری» است و قدمت این کتاب نشان دهنده اهمیت نامه و رعایت آیین خاص در نوشتن آن در روزگاران گذشته است (همان).

نامه و نامه نگاری در قرآن هم مورد توجه است. در قرآن به نامه مورچه به سلیمان و سلیمان به بلقیس اشاره شده است. نامه ها در گذشته وسیله خوبی برای انتقال و انتشار پیام ها و اخبار به سراسر جهان بوده اند و اسلام که دینی جهان شمول است به این وسیله به خارج از شبه جزیره عربستان انتقال یافت. پیامبر اکرم (ص) سه نامه به سران کشورهای مطرح آن زمان

یعنی «نجاشی حاکم حبشه»، «خسرو پرویز شاهنشاه ایران» و «هرقل امپراتور روم شرقی» نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد (همان). با توجه به همین یک نکته می‌توان به اهمیت نامه و نامه‌نگاری در سرنوشت بشر پی برد. اگر در زمان پیامبر نامه نبود، او چگونه می‌توانست دین خود را به سران جهان صادر کند؟

قبل از بررسی نامه‌نگاری در تاریخ بیهقی باید به این نکته توجه داشت که در زمان غزنویان به نوشته «رساله» می‌گفتند و «دیوان محلّ گردآوری دفاتر» بود. پس دیوان رسائل، دیوان رسالت یا دیوان انشا، اداره‌ای بوده که در آن از طرف شاه، اسناد رسمی صادر و مکاتبات دولتی اداره می‌شد. چون نامه‌ها طی مراحل مختلفی در دیوان رسالت نوشته می‌شد باید تعریفی دقیق از این دیوان و وظیفه آن به دست آورد.

۲. دیوان رسالت

دیوان رسالت، ویژه صدور فرمان‌های قوانین و احکام و گردآوری اسناد و نامه‌ها و نوشته‌های دولتی بود. این دیوان مسئولیت نوشتن نامه به خلفای عباسی یا پادشاهان همجوار و فرمانروایان و بزرگان برجسته دولت را برعهده داشت. نمونه‌ای از آن نامه‌ای است که بعد از تبعید سلطان محمد به قلعه مندیش، بونصر مشکان به دستور سلطان مسعود به خلیفه و قدرخان می‌نویسد و بیهقی این چنین آن ماجرا را گزارش کرده است:

«... سلطان گفت: به امیرالمؤمنین نامه باید نبشت بدین چه رفت، چنانکه رسم است تا مقرر گردد که بی‌آنکه خونی ریخته آید، این کارها قرار گرفت. بونصر گفت: این از فرایض است و به قدرخان هم بیاید نبشت تا رکابداری به تعجیل ببرد و این بشارت برساند؛ آنگاه چون رکاب عالی به سعادت به بلخ رسد، تدبیر گسیل کردن رسولی با نام از بهر عقد و عهد را کرده شود. سلطان گفت: پس زود باید پیش گرفت که رفتن ما نزدیک است تا پیش از آنکه از هرات برویم، این دو نامه گسیل کرده آید. و استادم دو نسخه کرد این دو نامه را، چنانکه او کردی، یکی به تازی سوی خلیفه، و یکی به پارسی به قدرخان». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۶۳)

نوشتن منشورها و احکام سلطانی و جواب نامه‌های رسیده به عرض رسانیدن اخبار و گزارش نامه‌های رمزی و محرمانه، تهیه پیمان نامه، و نسخه‌ها نیز از فعالیت‌های این دیوان بود و اگر دشمن به نسخه‌ها و دوات‌خانه آنها دسترسی پیدا می‌کرد آن رابه نشانه فتح و پیروزی به دست مبشران به ممالک مختلف می‌فرستاد.

«و کاغذها و دویت‌خانه سلطانی گرد کردند و بیشتر ضایع شده بود، نسختی چند و کتابی چند یافتند و بدان شادمانگی نمودند. و نامه‌ها نداشتند به خانان ترکستان و پسران علی تگین و عین‌الدوله و همه اعیان ترکستان به خبر فتح، و نشان‌های دویت‌خانه‌ها و علم‌های لشکر فرستادند با مبشران» (همان: ۹۵۹).

از متن تاریخ بیهقی و حوادث عصر غزنوی چنین برمی‌آید که پادشاهان توجه خاصی به این دیوان و فعالیت آن داشته‌اند.

مسئولان این دیوان همواره از فاضل‌ترین رجال دربار برگزیده می‌شدند. بیهقی در گزارش دوره سامانیان، این حقیقت را نشان می‌دهد: «نصراحمد سامانی) یک روز خلوتی کرد با بلعمی که بزرگتر وزیر وی بود، و بوطیب مصعبی صاحب دیوان رسالت - و هر دو یگانه روزگار بودند در همه ادوات فضل و حال خویش به تمامی با ایشان براند و...» (همان: ۱۶۰)

محل تشکیل دیوان رسالت در آن زمان محلی بود در سرای بیرونی یا باغی که رئیس دیوان رسالت و دبیران دیگر در آنجا گرد می‌آمدند و به امور مملکت می‌پرداختند.

«جای تشکیل دیوان رسالت در عهد سلطان مسعود طارمی بوده واقع در سرای بیرونی یا باغ که رئیس دیوان و دیگر دبیران در آنجا گرد می‌آمدند و به رتق و فتق امور می‌پرداختند» (رکنی یزدی، ۱۳۷۴: ۲۳۵).

بیهقی ذیل حوادث سال ۴۲۱ هـ.ق و در وصف دیوان رسالت در بلخ، محل دیوان رسالت را چنین توصیف می‌کند: «طارم سرای بیرون دیوان ما بود، بونصر هم بر آنجا که به روزگار گذشته نشستی، بر چپ طارم که روشن‌تر بوده است، بنشست.» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۹۳)

این دیوان از یک رئیس (صاحب دیوان رسالت) و چند دبیر و دیوانبان تشکیل شده و رئیس از بین دبیران کارکرده و شایسته انتخاب می‌شد که علاوه بر مقام ادبی و علمی بایستی از سن و تجربه و کفایت کافی برخوردار باشند تا در حل و عقد امور اداری و حکومتی بتواند اقدامات لازم را انجام دهند. دبیران نیز بنا به پیشنهاد رئیس دیوان و مشورت با سلطان انتخاب می‌شدند.

دبیر و شرایط دبیری در گذشته اهمیت زیادی داشته است تا آنجا که بسیاری از نویسندگان در کتاب‌های خود در مورد آن داد سخن داده‌اند. برای مثال، نظامی عروضی مقالت اول از کتاب «چهار مقاله» خود را در ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل و آنچه بدان تعلق دارد

(صفحه ۱۹) قرار داده و همچنین صاحب قابوس نامه باب سی و نهم (صفحه ۲۰۵) از کتاب خود را «اندر آیین کاتب و شرایط کاتبی» نگاشته است.

از جمله شرایطی که در کتاب بیهقی برای دبیر برشمرده می‌توان خط نیکو، تیزبینی، بسیار نوشتن و بسیار خواندن و تبخّر در ادب درس و ادب نفس، توانایی در نویسندگی و پرورش مطلب در انواع نامه‌ها، عربی‌دان و... را نام برد. در مورد اهمیت آشنایی دبیر با زبان و ادب عربی باید به یاد آورد که در آن زمان زبان علمی و جهانی مخصوصاً در جهان اسلام زبان عربی بوده است و در ضمن پادشاهان و سلاطینی که بر ممالک اسلامی حکم می‌راندند باید مورد تأیید خلیفه وقت می‌بودند و خلیفه منشوری به این مناسبت به دربار سلطان می‌فرستاده است. در این موارد است که عربی‌دانی دبیر، مخصوصاً رئیس دیوان رسالت بیشتر آشکار می‌شود. چون علاوه بر قرائت اصل نامه، باید ترجمه آن را هم برای حاضران بیان کند و این امر آنقدر مهم بوده است که بیهقی در تاریخ خود از مهارت بونصر مشکان و عدم مهارت و سرعت عمل بوسهل زوزنی در این زمینه سخن به میان می‌آورد (ر.ک: بیهقی، ۱۳۸۱، ج ۲: صص ۴۴۰ و ۴۴۱ و ج ۱، صص ۳۸ و ۳۹).

پروفسور کریستن سن در مورد شغل دبیری می‌گوید: «دبیران سیاستمداران حقیقی به شمار می‌رفتند، همه قسم اسناد را ترتیب می‌دادند و مکاتبات دولت رادر دست می‌گرفتند. فرمان‌های سلطنتی را انشاء و ثبت می‌کردند و جزء جمع هزینه‌ها را مرتب می‌نمودند و محاسبات دولت را اداره می‌کردند. در مکاتبه با دشمنان و معارضان پادشاه بایستی به مقتضای مقام گاهی عادلانه و مسالمت آمیز چیز بنویسند و زمانی به تهدید و تخویف پردازند...» (کریستن سن، ۱۳۷۰: ۱۹۸)

و همچنین گیرشمن در مورد طبقه دبیران این طور بیان کرده است: «دبیران کسانی بودند که استعداد بسیار در انشای گزارش‌ها، معاهدات سیاسی و مکاتبات رسمی داشتند. این گروه می‌توانستند مقامات اداری دیگر را - به جزاداره دیوان‌ها - اشغال کنند. از جمله آنها خدمات دبیرخانه، ارسال مراسلات، انتصابات و افتخارات، عدلیه، امور نظامی و مالی بود.» (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۳۷۳).

ابوالفضل بیهقی در وصف کسانی که دبیری را نمی‌دانستند، آنها را دبیری پیاده خوانده است: «(مظفر پسر علی نوکی) دوست من بود از حد گذشته، برنایی به کار آمده و نیکو خط و در دبیری پیاده‌گونه.» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۴۲۱)

از اشارات بیهقی مشخص می‌شود که وضع مالی و مشاھرهٔ دبیران عصر بیهقی بسیار خوب بوده و از عایدات اقطاع نیز برخوردار بودند، در صورتی که شاعران فقط از صلوات بهره‌مند بوده‌اند: «و شغل‌ها و عمل‌ها که دبیران داشتند، برایشان بداشتند. و [صاحب] بریدی سیستان... شغلی بزرگ با نام، به طاهر دبیر دادند و صاحب بریدی قهستان به بوالحسن عراقی. و در آن روزگار، حساب برگرفته آمد؛ مشاھرهٔ همگان هر ماهی هفتاد هزار درم بود، کدام همّت باشد برتر ازین؟ و دبیرانی که بنوی آمده بودند و مشاھره نداشتند، پس از آن عمل‌ها و مشاھره‌ها یافتند.» (همان: ۱۹۵)

بیهقی در تاریخ خود با اشاره به تقسیم وظایف دبیری، از دبیر نوبتی و دبیر خزانه یاد می‌کند. دبیری که نوبت کار او، در دیوان رسالت یا نوبت ملازمت او در رکاب پادشاه بود، دبیر نوبتی خوانده می‌شد و هیچ‌گاه دربار شاهان از وجود دبیر خالی نبوده است. «مرا که بوالفضلم این روز نوبت بود، این همه دیدم و بر تقویم این سال تعلیق کردم.» (همان: ۲۷۱) اما دبیری خزانه؛ دبیری بوده است که اموال خزانه و آنچه به خزانه وارد یا از آن خارج می‌شده را ضبط و ثبت می‌کرده است. بیهقی ذیل حوادث سال ۴۲۲ هـ.ق. درگذشت خلیفه القادری بالله و ورود رسول خلیفه القائم بامرالله به خراسان از دبیران خزینه در کنار خازنان و مستوفیان چنین یاد می‌کند: «و خازنان و دبیران خزینه و مستوفیان تارها را به خزانه بردند از راه بازار.» (همان: ۴۴۲) در روزگار قدیم برای محفوظ داشتن نامه، آنها را جایی به صورت پوشیده قرار می‌دادند. در دوران هخامنشیان، نامه‌ها را لوله کرده برگرد آن بندی می‌نهادند و آن را مهر می‌زدند، سپس آن را در استوانه‌ای فلزی یا سنگی نهاده و آن را نیز لاک و مهر می‌کردند (صدیق، ۱۳۸۸: ۳۷) و گاهی آن را در کیسه‌های چرمین می‌گذاشته و در آن را لاک و مهر کردند. به این رسم نیز در تاریخ بیهقی اشاره شده است: «پس از آن نماز دیگری پیش امیر نشسته بودم. اسکدار خوارزم به دیوان آورده بودند حلقه برافکنده و بر در زده. دیوانبان دانسته بود که هر اسکداری که چنان رسد، سخت مهم باشد...» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۴۵۸)

شاهد مثال در این مورد واژه «اسکدار» است به معنی کیسه یا ظرف محتوی نامه البته این واژه گاهی به معنی برید چاپاری نیز آمده است. همچنین این واژه را ترکیبی از اسب و گذار دانسته‌اند به معنی اسب گذارنده و آن در گذشته پیکی بوده که در هر منزلی برای او اسب آسوده نگه می‌داشته‌اند تا پس از پیمودن منزلی اسب خسته خود را با اسبی تازه نفس عوض کند تا زودتر به مقصد خود برسد. (دهخدا، و.ر.ک: توضیحات خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۴۵۸ و ۵۰۵)

گاهی برای اطمینان از عدم افشای نامه‌های محرمانه آن‌ها را به وسیله افرادی مثل سیاح یا کفشگر که کمتر معرض سوءظن واقع می‌شدند ارسال می‌کردند. مثلاً در بخش مربوط به خاتمه کار علی عیسی در خراسان آمده است: «و روز یکشنبه، ... سیاحی رسید از خوارزم و ملطفه‌ای خرد آورد در میان رکوه دوخته از آن صاحب برید...» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۶۴۷)

در این ماجرا جهانگرد، نامه را بر غلاف کوزه آب سفری خود پنهان کرده است و در اجرای حرکت مسعود از ری و رسیدن رکابدار محمود به او رکابدار برای مخفی کردن نامه‌های محرمانه آن‌ها را در موم زیر زین اسب خود پنهان کرده است: «... و زین فروگرفت و میان نم‌بازکرد و ملطفه در موم گرفته بیرون کرد و پس آن را از میان موم بیرون گرفت.» (همان: ۲۳)

واژه دیگر در این مورد «خریطه» است. در یادنامه ابوالفضل بیهقی، آقای مهدی محقق در مورد کلمه «خریطه» چنین توضیح داده است: «خریطه» کیسه‌ای بوده است که نامه را در آن می‌نهادند» (محقق، ۱۳۷۴: ۶۱۳).

استاد طوس نیز در شاهکار خود برای تنوع بخشیدن به داستان‌ها و شورانگیز کردن آنها از ابزار نامه و نامه‌نگاری استفاده کرده است. بعضی آداب و اصطلاحات مربوط به آن را در شاهنامه می‌توان یافت؛ از جمله در بیان آداب ارسال نامه از اصطلاحاتی چون «در نوشتن»، «پیچیدن»، «بندنهادن و گسستن بند» استفاده شده است.

«نویسنده چون خامه بیکار گشت بیاراست قرطاس و اندر نوشت»

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۷۷-۸)

«پس اندر نوشتند چینی حریر بردند با مهر پیش وزیر»

(همان: ۱۷۴-۸)

«چو شاه جهان نامه را باز کرد برآشفتم و پیچیدن آغاز کرد»

(همان: ۷۷-۶)

در شیوه نگارش نامه ابتدا صاحب دیوان رسالت، سوادی (پیش‌نویس) تهیه می‌کرد و یکی از دبیران نیکو خط سواد را به بیاض (پاک‌نویس) در می‌آورد و سپس در حضور سلطان یا توسط خود او قرائت می‌شد و چون مورد پسند قرار می‌گرفت، توقیع و تکثیر می‌یافت. در عبارت زیر به رسم نوشتن پیش‌نویس نامه‌ها توسط صاحب دیوان و پاک‌نویس کردن آنها توسط دبیران اشاره شده است: «امیرمسعود گفت: طاهر را گفته بودم حدیث منشور اشراف با

تو (بونصر مشکان) بگوید، آیا نسخه آمده است؟ گفت: (بونصر) «سوادی کرده‌ام، امروز بیاض کنند تا خداوند فرو نگرد و نبشته آید.» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۹۷)

آیین مربوط به نامه‌نگاری در روزگاران پیشین نیز وجود داشته و در شاهنامه به برخی از این آیین‌ها اشاراتی شده است. اگر بزرگی می‌خواست نامه‌ای بنویسد، ابتدا دبیر را فرامی‌خواندند و نامه را با ستایش خداوند آغاز می‌کردند و در پایان، نامه را مهر می‌کردند. در نامه‌ای که زال به سام نریمان درباره مهرورزی خود به رودابه نوشت، نخست خداوند را ستایش کرد:

سپهد نویسنده را پیش خواند	در آگنده بودش همه برفشاند
یکی نامه فرمود نزدیک سام	سراسر نوید و درود و خرام
ز خط نخست آفرین گسترد	بدان دادگر کاو جهان آفرید
	(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۷۷-۱)

و برای خوشبو شدن نامه، مهر روی آن را از مشک می‌ساختند و یا درون مرگب خود مشک و دیگر مواد خوشبو می‌ریختند. بر نامه‌ای که خسرو پرویز به «گردیه»، خواهر بهرام چوبینه، نوشت، مهری از مشک زدند.

چو برگشت عنوان آن نامه خشک	نهادند مهری براو بر، زمشک
	(اعتمادمقدم، ۱۳۴۸: ۵۲۳)

نمونه نامه‌ای در خورشاه، خسروی با خط رسمی آن روزگار، پهلوی با ماده‌ای خوشبو (عنبر) در شاهنامه هست. در نامه رستم به کاووس آمده است:

بفرمود تا نامه‌ای خسروی	ز عنبر نوشتند بر پهلوی
	(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۶۲-۵)

و در دیگر ابیات مشخص می‌شود که از «مشک، عنبر، گلاب» نیز برای نوشتن استفاده می‌کرده‌اند:

به شاه آفریدون یکی نامه کرد	زمشک و ز عنبر سر خامه کرد
	(همان: ۱۲۴-۱)

اما در مورد قرائت نامه‌ها آنچه از شاهنامه و دیگر متون کهن فارسی برمی‌آید آن است که شاهان خود نامه‌های غیرمحرمانه را نمی‌خوانده‌اند بلکه دبیران نامه‌ها را برای شاهان قرائت می‌کردند: «چنانکه نوشتن نامه‌ها وظیفه اصلی اعضای دیوان رسالت بوده، خواندن نامه‌های

رسیده و گزارش اخباری که به وسیله منهبیان دریافت شده است نیز از وظایف آنان بوده و مخصوصاً صاحب دیوان در این مورد وظیفه بیشتری داشته است.» (رکنی یزدی، ۱۳۷۴: ۲۵۰)

در شاهنامه نیز به این رسم اشاره شده است. وقتی نامه پیران به گودرز داده شد، دبیر را پیش خواند تا نامه را بخواند:

«خردمند رویین پس آن نامه پیش
بی‌آورد و بگزارد پیغام خویش
دبیر آمد و نامه برخواند زود
به گودرز گفت آن چه درنامه بود
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۵۳-۵)

از آداب دیگری که در ارتباط با دریافت نامه و قرائت نامه می‌توان به آن اشاره کرد، انداختن نامه از سوی سلطان برای فردی است که وظیفه قرائت آن را به عهده داشته است. پرت کردن نامه بیشتر در خلوت صورت می‌گرفت، بخصوص اگر کسی که باید نامه را می‌خوانده از دبیران یا رجال بزرگ سپاه بود. پس از آنکه امیر مسعود در سال ۴۲۱ هـ.ق. از هرات به بلخ آمد، ملطفه‌ای به او رسید که پدرش فوت شده و برادرش به تخت سلطنت نشسته است: «امیر(مسعود) چاشتگاه این روز مرا (طاهر دبیر) بخواند و خالی کرد... گفتم خداوند را بقا باد. پس ملطفه خود به من انداخت و گفت بخوان.» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۱)

ولی امیر مسعود همان ملطفه را که در عبارت بالا آمده است در حضور جمع به دست طاهر دبیر می‌دهد: «من (طاهر دبیر) برخاستم و کسان فرستادم و قوم حاضر آمدند پیش امیر رفتیم، چون نشستیم امیر حال با ایشان بازگفت و ملطفه مرا داد تا برایشان خواندم.» (همان: ۱۲)

و در شاهنامه هنگامی که پاسخ نامه ارجاسب تورانی توسط وزیر واسفندیار و جاماسب آماده می‌شود، گشتاسب هم نام خود را در نامه می‌نویسد، آن را مهر می‌کند و با «بیدرفش» و «نام خواست» فرستادگان ارجاسب این طور برخورد می‌کند که:

بینداخت نامه بگفتا: روید
مرین را سوی ترک جادو برید
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۸۰-۶)

نکته دیگر در مورد خواندن نامه این است که بنابر نوع و اهمیت نامه، گاهی فقط برای شاه خوانده می‌شد، گاهی برای تعداد محدودی از افراد و گاهی برای عموم. و در برخی از مواقع که نامه حالت سرگشاده داشته، یا خبر از پیروزی و فتح بوده یا مسائلی بوده که افراد دیگر در دربار هم باید از متن آن آگاه می‌شدند، دبیر نامه را به دستور شاه بلند و در جمع افراد قرائت می‌کرده است:

به خرد بر زین چنین گفت شاه
 به عنوان نگه کرد مرد دبیر
 که این نامه بر خوان به پیش سپاه
 که گوینده یی بود و هم یادگیر
 (همان: ۲۰۲-۹)

در قرآن کریم در سوره مبارکه نحل آیه ۲۸ نیز اشاره به این رسم دیده می شود. هنگامی که نامه ای از طرف سلیمان برای ملکه سبا، بلقیس، تنظیم می شود، هدهد مأمور رساندن نامه به بلقیس است. سلیمان این گونه به او فرمان می دهد: «إِذْ هَبْ بَكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ؛ ببر این نامه و با ایشان او کن و آنگه بازگرد از ایشان [و به یک سو باز شو] و نگر تا به چه پاسخ دهند.» (میدوی، ۱۳۸۹: ۸۳۶)

در سیرالملوک نیز آمده است: «امیر اسماعیل روی سوی بزرگان کرد و... آن گنج نامه را برداشت و پیش همان معتمد انداخت» (نظام الملک، ۱۳۵۵: ۲۷). گویا انداختن نامه در میان اهل خانقاه هم رسم بوده است. چنانکه در کشف المحجوب هجویری آمده است: «چون به خانقاه خود باز رفتند این (شیخ) مرید را گفت: آن صندوق بیار. چون بیاوردند درزه های نامه بیرون گرفت و پیش وی افکند.» (هجویری غزنوی، ۱۳۷۶: ۷۱)

۳. انواع نامه

نامه ها با توجه به محتوا و اهداف نگارش آن به انواع مختلفی تقسیم می شده است. برخی از نامه ها برحسب موضوع طبقه بندی می شود. مانند نامه دعوت، فتح نامه، پندنامه. نامه هایی هم به لحاظ نوع کاربرد تقسیم بندی شده است. مانند نامه خصوصی، منشور، گشادنامه، امان نامه، و پیمان نامه و برخی را بر لحاظ شکل مانند ملطفه، رقع، نامه توقیعی تقسیم بندی می شود.

امان نامه

امان به معنی «ایمن شدن» است (دهخدا) و امان نامه در لغت به معنی «زنهار نامه، خط امان و نامه ای که در ضمن آن زنها و امان دهند» (همان) آمده است و در عهد غزنویان نوشته ای بوده که در طی آن به متهم یا مجرم امان زنده ماندن می دادند؛ به عبارت دیگر از خطا و جرم وی می گذشتند.

گاه در گذشته همراه نامه امان تیر یا انگشتری که نام سلطان بر آن حک شده بود نیز به فرد می دادند که به آن نیز امان و انگشتری امان یا انگشتری زنهار گفته می شد، البته گاهی نیز این تیر یا انگشتری به تنهایی و بدون نامه به افراد داده می شد. (دهخدا) در تاریخ بیهقی آمده

است که پس از گریز (غازی) سپهسالار از درگاه مسعود به علت توطئه حاسدان، سلطان امان نامه‌ای به خط خود می‌نویسد و ضمن پیغامی او را به بازگشت ترغیب می‌کند. «سلطان مشغول دل درین میانه عبدوس را بخواند و انگشتی خویش بدو داد و امانی به خط خود نبشت و پیغام داد که «حاسدان کار خود بکردند و هنوز در توانی یافت، بازگرد تا به کام نرسند که تو را هم بدان جمله داریم که بودی.» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۷۹)

گاهی امان‌نامه به صورت مخفف امان آمده است: «(عبدوس) امان و انگشتی نزدیک وی (غازی) فرستاد و پیغام داد و سوگندان امیر یاد کرد» (همان: ۲۸۰). در مثال پیشین مشخص است که سلطان انگشتی خود را نیز به همراه امان‌نامه فرستاده است.

در برخی متون به جای امان‌نامه «زینهار نامه» آمده است. در قابوس‌نامه می‌خوانیم: «امیر خوراسان از آن حال عاجز شد و متحیر بماند و خطی و مهری و زینهارنامه‌ای فرستاد که ما وی را عفو کردیم» (عنصرالمعالی، ۱۳۵۲: ۲۱۲). در بیهقی نیز زینهار هم به معنای امان است: «... و بسیاری زینهار خواستند تا دستگیر کردند و زینهار دادن و برده و غنیمت را حد و اندازه نبود...» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۷۱)

در نامه هرمز به بهرام چنین می‌خوانیم: هنگامی که بهرام به هرمز نامه می‌نویسد تا خبر زینهار شدن پرموده را بدهد، از شاه برای پرموده امان‌نامه می‌خواهد، و در ضمن نامه برای شاه هدایایی را هم می‌فرستد.

فرستاده پهلوان را بخواند	به چربی سخن‌ها فراوان براند
کمر خواست پرگوهر شاهوار	یکی باره و جامه زرنگار...
فرستاده را نیز دینار داد	یک بدره و چیز بسیار داد

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۳۸۵-۸)

در شاهنامه، امان‌نامه هرمز به پرموده آمده است وقتی که هرمز نامه تسلیم شدن پرموده و امان‌نامه او را می‌خواند خوشحال می‌شود و برای پرموده نامه زینهار می‌نویسد آن را برای سردار خویش می‌فرستد تا به وی تسلیم کند.

بفرمود یس تا پیامد دیبر	نبشتند زو نامه‌ای بر حریر
که پرموده خاقان چو یار من است	به هر مزد در زینهار من است
براین مهر و منشور یزدان گواست	که ما بندگانیم و او پادشاست

(همان: ۳۸۵-۸)

همچنین در شاهنامه، نامه دردناکی که گردیه برای برادرش می‌نویسد و از او درخواست زینهار می‌کند، وجود دارد. (ر.ک: همان: ۱۷۸-۱۷۷-۹)

پندنامه

نامه‌ای است که حاوی پند و اندرز باشد، در امور مملکتی؛ نیز آنگاه که پادشاه می‌خواسته حاکم یا عصیانگری را با نصیحت و اندرز به فرمانبرداری وا دارد، پندنامه نوشته می‌شده است. در تاریخ بیهقی و از قول بونصر مشکان خطاب به سلطان مسعود آمده است: «و به هیچ روزگار جز مصلحت نجسته‌ام و به پندنامه و رسول شغل گرگانیان راست شود، اگر غرضی دیگر نیست». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۶۷۱)

در مرزبان‌نامه آمده است: «و من از پدر، پندنامه‌ای مشحون به فوائد، موروث دارم که دائماً با من باشد و هر شب به گاه خفتن زیر بالین نهم». (وراوینی، ۱۳۷۵: ۵۹)
در شاهنامه در نامه فریدون به سلم و تور آمده است:

چنین گفت کاین نامه پندمند به نزد دو خورشید گشته بلند
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱-۱۹۹)

قید پندمند برای نامه بیان‌کننده مضمون پندآمیز نامه و نشان‌دهنده لحن مهربان فریدون به پسرانش است. همچنین در ماجرای نامه کاووس به شاه مازندران آورده است:

بدو گفت کاین نامه پندمند بر سوی آن دیو جسته ز بند
(همان: ۱۱۱-۲ نیز ر.ک: ۱-۲۴۱)

پیمان‌نامه (عهدنامه)

نامه‌ای مشتمل بر عهد و پیمان پادشاهی با پادشاه دیگر یا با خلیفه که برای اطمینان و اعتماد طرف مقابل سوگندنامه نیز به همراه آن نوشته می‌شد و گروهی از خواص هم زیر آن گواهی خویش را بر درستی مندرجات عهدنامه می‌نوشتند.

بیهقی متن دو عهدنامه را تحت عنوان نسخه العهد آورده؛ یکی عهدنامه‌ای است که سلطان مسعود برای منوچهر قابوس فرستاد: «و قاعده: «نسخت العهد: همی گوید مسعود بن محمود که به ایزد و به زینهار ایزد و بدان خدای که نهان و آشکارای خلق داند که تا امیر جلیل منصور، منوچهر بن قابوس طاعت دار و فرمان بردار و... شرایط آن عهد که او را بسته است و به سوگند گران استوار کرده و بدان گواه گرفته، نگاه دارد و خیری از آن تغییر نکند...» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۸۷-۱۸۸).

و دیگر عهدنامه‌ای است که سلطان مسعود برای خلیفه القائم بامرالله نوشته و متن عربی و فارسی آن در تاریخ بیهقی آمده است (متن عربی، ج ۲: ۴۴۶-۴۵۵ و فارسی در حواشی

نوشته شده است). از ملاحظهٔ پیمان‌نامه‌ها معلوم می‌شود که بنای نگارش آن اطناب کلام و توصیف و توضیح کامل جزئیات است.

در شاهنامه، نامه و پیام قیصر به خسرو پرویز آمده است: وقتی قیصر قول یاری به خسرو پرویز می‌دهد، بزرگان روم، قیصر را متوجه خطرهایی می‌کنند که از بازگشت پرویز به سلطنت و نیروگرفتن حکومت ایران امکان دارد. فرستادهٔ خسرو که نزد وی بازمی‌گردد سواری نیز از سوی قیصر با نامه‌ای می‌آید و گفتار او و دیگر جوانان و پیران رومی را بازمی‌گوید و تردید بزرگان روم را در باب کمک به وی با او در میان می‌گذارد.

که ما تا سکندر بشد زین جهان	ز ایرانیانیم خسته نهان
ز بس غارت و جنگ و آویختن	همان، بی‌گنه خیره خون ریختن...
اگر خسرو آن خسروانی کلاه	به دست آورد، سر برآرد به ماه
هم اندر زمان، باژ خواهد ز روم	به پا اندر آرد همه مرز و بوم...
از ایشان چو بشنید قیصر سخن	یکی دیگر اندیشه افگند بن
سواری فرستاد نزدیک شاه	یکی نامه بنوشت و بنمود راه
ز گفتار پی‌دار داندگان	سخن‌های دیرینه خوانندگان
چو آمد به نزدیک خسرو سوار	بگفت آنچه بشنید با نامدار

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۸۱-۹)

خسرو با خواندن نامهٔ قیصر، دل‌تنگ می‌شود و پاسخ می‌دهد: اکنون که سر ما در کام اژدهاست، این سخن‌ها بها ندارد. از من به قیصر درود برسان و بگو که اگر از رومیان فریادرسی نیابیم، کس به نزدیک خاقان فرستیم که یزدان پاک یاری‌گر ماست. آنگاه خسرو نامه‌ای بر همین سان، برای قیصر می‌نویسد که تخوار آن را برای او می‌برد. قیصر که آن نامه را می‌خواند به وزیر خود می‌گوید: این راز را بازنما که آیا خسرو بدین کارزار پیروز می‌شود یا نه؟ اگر پیروز نیست، ما می‌مانیم تا او به نزد خاقان برود. اگر پیروز باشد، بهتر است که ازین جا با سپاه برود تا کینه در دل نگاه ندارد، با فرمان دستور دانا، زیج‌های کهن و مردان اخترشناس را می‌آورند. جواب ستاره‌شناسان این است که: دیری نمی‌گذرد که خسرو به شاهی می‌رسد. همان‌گاه، قیصر نامه‌ای می‌نویسد و به خسرو می‌گوید: درکار بسیج سپاه برای یاری تو هستیم اما تو باید پیمان کنی که پس از رسیدن به قدرت، از روم باژ نخواهی و با ما دوست‌مانی و نیز برای استواری دولت میان روم و ایران، دختر مرا به زنی بگیری.

هم آنکه یکی نامه بنوشت زود
 که با موبد یکدل و پاک رای
 یکی عهد باید کنون استوار
 کزین باره از کین ایرج سخن
 ازین پس، یکی باشد ایران و روم
 پس پرده ما یکی دخترست
 چو عنوان آن نامه برگشت خشک
 بر آن آفرین، آفرین بر فزود
 زدیم از بد و نیک ناباک رای...
 سزاوار مهری بر او یادگار
 نرانیم و از روزگار کهن
 جدایی نجویم زین مرز و بوم
 که از مهتران بر خرد بهترست...
 بر او بر، نهادند مهری ز مشک
 (همان: ۸۴-۹)

نامه توقیعی

هرچند نامه توقیعی نوع خاصی از نامه نیست و هر نامه‌ای که شاه آن را امضاء می‌کرد یا سطری بالای آن می‌نوشت، نامه توقیعی بود ولی چون گاهی توسعاً فرمان شاهانه را توقیع می‌گفتند. در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد. توقیع در اصطلاح به معانی زیر به کار رفته است:

۱- گاهی به معنای امضای امروزه در نظر می‌گیرند یعنی نوشتن نام و نشان در زیر ورقه برای تأیید صحت مطالب و مهر کردن آن؛ چنانکه در تاریخ بیهقی در باره زندانی کردن امیر محمد در قلعه کوهتیز و فرمان امیرمسعود به حاجب علی قریب آمده است: «نامه با بسیار نواخت و دل گرمی جمله اولیا و حشم و لشکر را به خط طاهر دبیر صاحب دیوان رسالت امیر مسعود آراسته به توقیع عالی و چند سطر به خط امیرمسعود، به حاجب بزرگ علی، مخاطبه حاجب فاضل، برادر و نواخت‌ها از حد و درجه بگذشته، بلکه چنانکه اکفاء به اکفاء نویسند».

(بیهقی، ۱۳۸۱: ۷)

گاهی توقیع به صورت اشکال مختلفی بوده است یعنی؛ در کنار عبارت توقیع شکلی نیز رسم می‌شد که آن نیز توقیع نامیده می‌شد. صاحب راحة الصدور درباره طغرل می‌گوید: «توقیع او شکل چماقی؛ مدت ملکش بیست و شش سال». (راوندی، ۱۳۶۳: ۹۸)

۲- گاهی منظور از توقیع مطلق فرمان شاهانه است و این فرمان بایستی با امضاء شاه همراه باشد.

در ترجمه تاریخ یمینی آمده است: «و سلطان (محمود) در این ایام بفرمود و به بلاد ممالک، توقیع روان کرد تا عمال و معتمدان انبارهای غله بریختند و بر فقرا و مساکین، صرف کردند» (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۱۸).

و خاقانی گوید:

خلق باری کیست که آمرزدگناه بندگان بنده را توقیع آمرزش ز یزدان آمده

(خاقانی، ۱۳۷۰: ۱۷۶)

دکتر سجّادی در فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، «توقیع آمرزش» را فرمان و دست‌خط و توقیع را نشانی و دست‌خط و فرمان شاه معنی کرده است. (سجّادی، ۱۳۷۴، ذیل واژه) ۳- گاهی توقیع به معنای دست‌خط سلطان یا فرمانروا برای تأکید و تأیید اصالت نامه است. به عبارت دیگر، گاهی سلطان در زیر نامه‌های مهم دولتی که از دیوان رسالت صادر می‌شده و به خط دبیران بوده، عبارتی به خط خود که بیهقی از آن به «فصل نبشتن» تعبیر می‌کند، می‌نوشت تا گیرنده نامه متوجه شود که نامه از طرف سلطان است و به اصالت نامه پی‌ببرد.

محمد مهدی رکنی یزدی در مقاله خود، با عنوان «دیوان رسالت و آیین دبیری از خلال تاریخ بیهقی» در این باره می‌نویسد: «برای بزرگداشت یا اعتماد طرف یا تأکید در اجرای مفادنامه گاه سلطان علاوه بر توقیع به خط خویش نیز سطری در نامه می‌نوشتند. (رکنی یزدی، ۱۳۷۴: ۲۶۹) نمونه‌ای از توقیع «دست‌خط» سلطان مسعود را در پایان نامه‌ای که بونصر از طرف سلطان مسعود به آلتون‌تاش نگاشته است در تاریخ بیهقی می‌بینیم: «حاجب فاضل، خوارزم‌شاه، آدم‌الله عَزَّوَجَلَّ، بر این نامه اعتماد کند و دل قوی دارد که دل ما به جانب وی است - والله الْمُعِينُ لِقَضَاءِ حُقُوقِهِ». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۷۶ نیز ر. ک: نظامی عروضی: ۵۸ و صابی: ۵۳ و نظام الملک: ۲۳۲).

توقیع یا مهر کردن نامه

شاهان پس از نوشتن نامه توسط دبیران، برای خود مهر مخصوصی داشتند که آن را در پایان نامه حک می‌کرده‌اند و این مهر نشان ارزش و اعتبارنامه بوده است. «و نامه سلطان من نبشتم به فرمان عالی - زاده‌الله علواً به خط خویش و به توقیع، مؤکدگشت». رکنی یزدی در مورد انواع نامه‌ها در تاریخ بیهقی به «نامه توقیعی» اشاره می‌کند و در مورد آن چنین می‌گویند: «توقیع در لغت نشان کردن بر، نامه» است و در ادب پارسی به امضاء و دست‌خط سلطان که بر فرمان‌های رسمی یا نامه‌ها، می‌نوشته اطلاق می‌شده است. نامه‌ای که دارای توقیع و امضای شاه باشد؛ بنابراین، هریک از انواع نامه‌ها چون به خط و نشان خاص سلطان مشخص می‌گشت. «نامه توقیعی بود نه این که نامه توقیعی خود یکی از انواع نامه باشد» (رکنی یزدی، ۱۳۷۴: ۲۶۹).

جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلام در مورد توقیع این گونه می گوید که: «توقیع یعنی دست خط و مراد از توقیع در دوایر حکومتی این عصر، امضاء همی باشد؛ ولی در ایام خلفا، مراد از توقیع دست خطی بود که خلیفه بر عرایض و رقعہ جات می نمود». (زیدان، ۱۳۲۹: ۱۸۱)

قدیانی در مورد مهر شاهان می گوید: «مهر شاهی حلقه ای بود که تصویر گراز بر روی آن کنده شده بود. هرگاه سندی متضمن قراردادی با دولت دیگر بود، خواه این دولت مستقل بود، خواه دست نشانده دولت ساسانی، کیسه نمک کوچکی نیز که آن را با مهر شاهی مهر می کردند به نشانه ناشکستگی بودن سوگند با قرارداد همراه می کردند» (قدیانی، ۱۳۸۴: ۱۵۰). در شاهنامه نیز به مهر کردن نامه با مهر شاه اشاره شده است از جمله در نامه ای که فریدون به سلم و تور می نویسد به این رسم اشاره شده است:

نهادند بر نامه بر، مهر شاه ز ایران بر ایرج گزین کرد راه
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۰۰-۱)

معمولاً مهر شاه در اختیار خودش بوده و نامه ها را مهر می کرده است. در نامه کیخسرو به رستم آمده است:

نویسنده پر دخته شد ز آفرین نهاد از بر نامه خسرو نگین
(همان: ۲۶۴-۴)

معمولاً نقش مهر، اسم همان پادشاه بوده است. در نامه اسفندیار به گشتاسب آمده است:

چو بر نامه بر مهر اسفندیار نهادند و جستند چندی سوار
(همان: ۲۱۰-۶)

رقعه

رقعه در لغت به معنای نوشته موجز، نامه، مکتوب کوتاه و کاغذی که در آن پیغامی باشد (دهخدا) و تکه کاغذ که روی آن بنویسند (فرهنگ عمید) آمده است و در اصطلاح نامه ای است کوتاه و یادداشت گونه که هرگاه ملاقات شخصی با پادشاه یا بزرگان و ابلاغ شفاهی پیام ممکن نبود نوشته می شد. توضیحات مفصل تر راجع به محتوای رقعہ را اگر لازم بود، رساننده نامه عرض می کرد؛ به عبارت دیگر، رقعہ نوشته ای است کوتاه حاوی مطلب و پیامی که شفاهاً می توانست عرض شود، اما چون اجازه حضور یا امکان حضور میسر نبود آن مطالب معمولاً به صورت اختصار نوشته می شد و عرضه می گردید.

در تاریخ بیهقی در بیان ماجرای خطای فضل ربیع و عفو مأمون، آنجا که فضل از حاجب بزرگ، عبدالله می‌خواهد تا از مأمون بپرسد که چه مقامی برای او در نظر گرفته آمده است: «نماز دیگر چون عبدالله به درگاه رفت و بار نبود، رقعتی نبشت به مجلس خلافت که خداوند امیرالمؤمنین چنانکه از بزرگی و حلم او سزید فرمان داد تا آن بنده گناهکار که عفو خداوند او را زنده گردانید؛ یعنی فضل ربیع به خدمت درگاه آید ... و چنین رقعت‌ها عبدالله در مهمات ملک بسیار نبشتی به وقت‌ها که بار نبودی و جواب‌ها رسیدی به خط مأمون». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۶)

رقعه در شاهنامه: ارسال نامه در گذشته نسبت به امروزه بسیار متفاوت بوده است. معمولاً برای هر نامه پیکی مخصوص لازم بود تا با اسب‌های چابک مسافت‌های طولانی را طی کند و پس از گذشت هفته‌ها یا ماه‌ها نامه را به دست گیرنده برساند. همین امر باعث می‌شد تا فرستنده نامه، حرف‌ها و سفارش‌ها و پیام‌ها و هدایای خود را نیز به نامه بیفزاید. این موضوع در ابیات شاهنامه مشخص است. مثلاً نامه کید هندی به اسکندر:

فرستاده آمد به کردار باد بگفت آنچه بشنید و نامه بداد

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۱-۷ و نیز رک: ۲۳۱ - ۳)

سوگندنامه

نامه‌ای است مشتمل بر قسم شرعی که سوگند خورند باید آن را بر زبان آورد و سپس با خط خویش وفاداری خود را بر آن بنویسد و افرادی را به عنوان شاهد و گواه بر آن قرار دهد و بیشتر جهت آن است که فرد سوگند خورده خیانت نکند. معمولاً سلطان وقتی شغل مهمی را به یکی از رجال و اگذار می‌کرد از او سوگند نامه می‌گرفت و متن این سوگندنامه توسط صاحب دیوان رسالت تهیه می‌شد و سپس همراه با تشریفات صاحب منصب جدید آن را قرائت می‌کرد و بعد به دوات‌دار سپرده می‌شد تا در دوات‌خانه بایگانی شود.

زمانی که خواجه احمدحسن میمندی از سوی سلطان نامزد شغل وزارت می‌شود سلطان از بونصر مشکان درباره شرایط و رسوم شغل وزارت سؤال می‌کند و او در جواب می‌گوید: «رسم رفته است که چون وزارت به محتشمی دهند، آن وزیر مواضع‌ای نویسد و شرایط شغل خویش بخواهد و آن را خداوند به خط خویش جواب نویسد، پس از جواب تویع کند و به آخر آن ایزد، عز ذکره، را یاد کند که وزیر را بر آن نگاه دارد و سوگند نامه‌ای

باشد با شرایط تمام که وزیر آن را بر زبان راند و خط خویش زیر آن نویسد و گواه گیرد که بر حکم آن کار کند». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۰۲)

نامه و پیام خسرو پرویز به گردیه: خسرو می گوید: وقتی بهرام چوبینه گمراه شد، گردیه نیک خواه من بود. اکنون باید به گردیه نامه نوشت و با او دوستداری کرد و از زبان من به او گفت: روزگاری دراز برآمد که راز دلم را برای تو نگشادم. اینک. روزگار سخن گفتن است. بین چگونه چاره می کنی. اگر گستهم را زیرسنگ آوری دل و خانه ما به چنگ آورده ای. اگر چنین کنی کشوری را به تو خواهم داد. براین بیان سوگند محکم یاد می کنم و هرگز از آن برنمی گردم. گردیه که این سخنان را می شنود، پاسخ می دهد: «رقعه ای می خواهم که بر آن مهر تو باشد. آنگاه زن خویش را نزد خواهرم می فرستم تا پیام تو را به او باز گوید. خسرو با شنیدن این پاسخ، نامه ای برای گردیه می نویسد:

سوی گردیه نامه باید نوشت	چو جویی پراز می، به باغ بهشت
که با تو همی دوستداری کنم	به هر جای و هر کار یاری کنم..
... براین بر، خورم سخت سوگند نیز	فزایم برین بندها بند نیز
اگر پیچم این دل ز سوگند من	مبادا زمن شاد پیوند من
	(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۸۳-۱۸۲-۹)

نامه عنایتی (عنایت نامه)

نامه ای بوده که از سوی رجال دربار و بزرگان نوشته می شد و در آن درباره کسی سفارش می کردند. بیهقی آن را عنایت نامه خوانده است و در اصطلاح امروزی، به توصیه نامه یا سفارش نامه معروف است.

بیهقی ذیل وصف دیوان رسالت بلخ نوشته است: «مگر گاه از آن کسان که به عراق طاهر را دیده بودند، کسی درآمدی از طاهرنامه مظلومی یا عنایتی یا جوازی خواستی و او بفرمودی تا بنبشتندی و سخن گفتندی». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۹۴)

در شاهنامه از این نوع نامه، موردی یافت نمی شود.

فتح نامه یا نامه فتح

نامه ای بوده که پس از پیروزی لشکر نوشته می شود و با ارسال به دست مبشران، بشارت فتح را به شهرهای مختلف مملکت می رساندند و مردم به شادی و سرور و برپایی جشن

می‌پردازند (ر.ک.: رکنی یزدی، ۱۳۴۹: ۲۶۵). متن فتح‌نامه به وسیله صاحب دیوان رسالت تنظیم می‌شده است و پادشاهان ضمن آن می‌خواستند عظمت و قدرت حکومت خود را آشکار کنند. بیهقی در تاریخ خود به نامه‌های فتح اشاره کرده است. از جمله در فتح گرگان به وسیله مسعود و وصول نامه فتح نوشته است: «و نماز شام نامه فتح رسید به خط عراقی - و امیر املا کرده بود -». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۶۸۱)

در ترجمه تاریخ یمنی آمده است: «صاحب کافی اسماعیل بن عبّاد مبشران را باقطار و امصار ممالک دوانید و به اطراف واعطاف جهان، فتح‌نامه‌ها روان کرد». (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۵۳) شعرا نیز پس از پیروزی لشکر در وصف لشکر سلطان و دلاوری‌های فرماندهان و ... قصایدی می‌سرودند که به آن شعر فتح می‌گفتند. چنانکه در قابوس‌نامه آمده است: «نه بینی که چون پادشاهی فتوحی کند اگرچه خصمان پادشاه نه بس کسی بوده باشد، شاعران چون شعر فتح گویند و کاتبان چون فتح‌نامه نویسند؟...» (عنصرالمعالی، ۱۳۵۲: ۱۴۵).

فردوسی نیز در شاهنامه به فتح‌نامه‌هایی اشاره دارد و متن آنها را می‌آورد؛ از جمله در نامه منوچهر به فریدون: «کار آگهان» منوچهر او را از کار شبیخون آگاهی می‌دهند. منوچهر با گزیدگان سپاهش بر سر راه آنها کمین می‌نشیند و شبیخون که آغاز می‌شود از کمین‌گاه برمی‌جهند و بر لشکریان دشمن می‌تازند و آنان را پراکنده می‌سازند. در آن میان، منوچهر از دو سوی، راه گذر بر تور می‌بندد و او را از زین برمی‌گیرد و بر زمین فرو می‌افکند.

سرش را همان گه ز تن دور کرد دد و دام را از تنش سور کرد

بزودی سپاهیان تور شکست می‌خورند و منوچهر سر بریده تور را با گزارشی از جنگ که همان فتح‌نامه است، برای پدر می‌فرستد:

به شاه، آفریدون یکی نامه کرد ز مشک و ز عنبر سر خامه کرد
... به نامه درون این سخن کرد یاد هیونی برافگند برسان باد

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۲۵-۱۲۴-۱)

گشادنامه

نامه سرگشاده و مقصود حکمی بوده است که به دست خود مأمور می‌دادند و مأموریت او را در آن ذکر می‌کرده‌اند و به منزله اعتبارنامه است (دهخدا)، فرمان اختیارات تام، آزادنامه (ر.ک.: رکنی یزدی، ۱۳۷۴: ۱۶۷ و خطیب رهبر، ۱۳۸۱: ۱۷۴).

مرحوم مینوی در حاشیه کلیله و دمنه، گشادنامه را چنین معرفی می‌کند: «نامه سرگشاده که آن را به جماعتی خطاب کنند». (منشی، ۱۳۷۹: ۱۷۸)
و همچنین در کلیله و دمنه آمده است:

نش‌های گشادنامه عار
نشود شسته جز به بی‌طمعی
(همان: ۱۷۸)

در دیوان خاقانی آمده است:

داری گشادنامه جان در ده فلک
گوده کیا که نزل تو اینجا برافکنند
(خاقانی، ۱۳۷۰: ۱۳۴)

با توجه به داستان خیشخانه و مضمون نامه محمود و برداشت دکتر خلیل خطیب رهبر از گشادنامه که آن را به فرمان اختیارات تامّ معنی کرده است، به نظر می‌رسد که در تاریخ بیهقی گشادنامه علاوه بر معنای فوق، نوعی نامه است که در آن به حامل نامه اختیار تامّ داده می‌شده تا مأموریت خود را بدون هیچ بازجویی و تفتیشی از سوی مأموران حکومتی یا دیگران انجام دهد. در تاریخ بیهقی در داستان خیشخانه آمده است:

«امیر (محمود) به خطّ خویش گشاد نامه‌ای نبشت برین جمله: بسم‌ا... الرَّحْمَن الرَّحِيم. محمود بن سبکتگین را فرمان چنان است این خیل‌تاش را که به هرات به هشت روز رود. چون آنجا رسید یکسر تا سرای پسر مسعود شود و از کس باک ندارد و شمشیر برکشد و هر کس که وی را از رفتن بازدارد، گردن وی بزند و همچنان به سرای فرود رود و سوی پسر ننگرد... (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۷۴)

و در سیرالملوک نیز تقریباً همین مفهوم به کار رفته است: «و پیش از این گشاد نامه‌ای سنده بود که در همه ولایت سمرقند و بخارا هر کجا این زن و کسان او رسند و ملکی خرنند و ضیاعی سازند و مقامی کنند حرمت ایشان به واجبی نگه دارند و عزیز دارند او را گماشتگان و عمّال و رؤسا و...». (نظام‌الملک، ۱۳۵۵: ۲۰۸)

در نامه سرگشاده قیصر به مهتران کشورها آمده است که: گشتاسب بر ازدهای کوه سقیلا پیروز می‌شود. اهرن تن ازدها را بر گردونه گاوکش می‌گذارد و آن را نزد قیصر می‌آورد. همان گاه قیصر بزرگان و فرزندان را فرامی‌خواند و دختر کهرش را به اهرن می‌سپارد.

فرستاد قیصر سُقْف را بخواند
ز بطریق، وز جاتلیقان شهر
به پیش سکوبا، شدند انجمن
پرسید و بر تخت زرین نشاند
هرآن کس کش از مردمی بود بهر
جهان‌دیده با قیصر و رای زن

به اهرن سپردند پس دخترش به دستوری مهربان مادرش

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۴۵-۶)

به نظر می‌رسد توضیح مرحوم مینوی کامل‌کننده یافته‌های دهخدا و مهدی رکنی یزدی باشد و از آن جهت گشادنامه خوانده می‌شده که قرائت آن در حضور جمع مجاز بوده است. همان‌طور که بیهقی در داستان خیشخانه به طور واضح آن را بیان می‌کند. (ر.ک: بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۷۴)

مشافهه

مشافهه در اصل به معنی رویاروی سخن گفتن است؛ بعداً در اصطلاح دیوانی به نکاتی که شفاهی بیان می‌شده سپس منشیان دیوان آن را به تحریر درآورده و برای شخص موردنظر ارسال می‌داشتند، نیز آمده است. (دهخدا)

مشافهه نوشته‌ای بود که در آن، وظایف و اختیارات رسول مشخص می‌شد و حاوی پیام‌ها و دستورالعمل‌هایی بوده که رسول براساس آن از سوی پادشاه با حاکمان یا شاهان نواحی دیگر عقد و عهد می‌بست و یا رابطه حکومتی برقرار می‌کرد.

از جمله دلایل نوشتن مشافهه آن بوده که رسول برای استطاع رأی سلطان مجبور به ارسال پیک‌ها و نظرخواهی مجدد نشود و بدین وسیله از اتلاف وقت جلوگیری شود، با این حال، ممکن بود که چندین بار پیک‌ها بیایند و بروند تا قرار داد یا پیمان‌نامه‌ای بسته شود. مشافهه توسط صاحب دیوان رسالت تهیه و تنظیم می‌شد و با تأیید سلطان به رسول سپرده می‌شد؛ باید دانست که مشافهه به نام رسول و خطّاب به او نوشته می‌شد. به عبارت دیگر مخاطب رسول بود.

در یادنامه ابوالفضل بیهقی، پیام شفاهی این گونه تعریف شده است: «مشافهه: پیامی است که رسول از طرف وی به سلطان دیگر به طور شفاهی بایست برساند اما مضمون این پیام نیز چون نامه‌های رسمی از طرف رئیس دیوان رسالت تهیه و مطالب لازم تحریر می‌شده تا برای رسول، نیازی به استطاعت و خبرگیری جدید نباشد و لذا در نامه‌های مشافهه نیز چون پیمان‌نامه مطالب با شرح و بسط کامل بیان می‌شده تا نکته‌ای مبهم نماند. (رکنی یزدی، ۱۳۷۴: ۲۶۶)

در تاریخ بیهقی متن دو مشافهه ذکر شده است که هر دو خطّاب به خواجه ابوالقاسم حصیری است که از سوی سلطان مسعود برای بستن عقد و عهد به نزد خان ترکستان فرستاده

می شود. مشافهه اول تحت عنوان المشافهه الأولى آمده است: «یا آخی و مُعْتَمَدی، ابا القاسم ابراهیم بن عبدالله الحَصیری، اَطالَ اللهُ بَقَاءَكَ... (ر. ک: بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۵۹) و مشافهه دوم تحت عنوان المشافهه الثانية آمده است: «یا آخی و مُعْتَمَدی، اَبالِقاسِمِ الحَصیری، اَطالَ اللهُ بَقَاءَكَ... (همان: ۲۶۲)

در شاهنامه، نامه شاه مازندران به کاووس ظاهراً نامه‌ای شفاهی است. هرچند پس از سخنان شاه مازندران در جواب نامه کاووس، خطّاب به فرهاد که نامه را آورده است، می خوانیم:

چوبشید فرهاد ازو داوری	بلندی و تندی و کند آوری
بکوشید تا پاسخ نامه یافت	عنان سوی سالار ایران شتافت
بیامد بگفت آنچه دید و شنید	همه پرده رازها بردرید
	(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۲-۲ و نیز ر. ک: ۳۹۷-۶)

محضر نامه

در لغت نامه دهخدا واژه محضر این گونه معنی شده که «در عرف نوشته‌ای را گویند که برای اثبات دعوی به مُهر اهالی و موالی رسانند و با لفظ «کردن» و «ساختن» و «درست کردن» و سرانجام «دادن» مستعمل است؛ چک که برای اثبات دعوی به مهر و گواهی جمعی رسانند استشهاد، صورت مجلس». (دهخدا)

در فرهنگ عمید به جای حضور، درگاه جای نوشتن اسناد و احکام دفتر ثبت اسناد و نیز به معنی سِجَل و فتوی نامه و گواهی نامه آمده است. (فرهنگ عمید)

و به طور کلی می توان گفت: نوشته‌ای که حاکی از تأیید یا اثبات امری باشد و تنی چند از خواص و بزرگان، گواهی خود را مبنی بر صحت آن امر ذیل آن نوشته، بنویسند. و در اصطلاح امروزی همان استشهادنامه گفته می شود. در تاریخ بیهقی به این نوع نامه نیز در ذکر ماجرای «گزارش منهی و محضر فرستادن سباشی» اشاره شده است: «... در وقت که فرمانی رسید بر دست خیل‌تاش که جنگ مصاف باید کرد، بنده از نشابور بخواست رفت سوی سرخس تا جنگ کرده آید، اما بندگان بوسهل حمدوی و صاحب دیوان سوری گفتند «صواب نیست، مایه نگاه می باید داشت و سود طلب می کرد، که چون کار به شمشیر رسد، در روز برگزارد آید و نتوان دانست که چون باشد» و قاضی صاعد و پیران نشابور همین دیدند. بنده

از ملامت ترسید و از ایشان محضری خواست، عقد کردند و همگان خط‌های خویش بر آن نوشتند و بنده فرستاد تا رأی عالی بر آن واقف گردد». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۷۵۹)

در شاهنامه به دو مورد محضر برمی‌خوریم؛ که هر دو را شاهان غیر نژاده فراهم می‌کنند. نخستین محضر را ضحاک به قصد گرفتن تأیید از بزرگان ایران بر دادگری، خویش فراهم می‌آورد که به دست کاوه آهنگر، از هم دریده می‌شود.

یکی محضر اکنون بیاید نوشت	که جز تخم نیکی سپهد نکشت
نگوید سخن جز همه راستی	نخواهد بداد اندرون کاستی...
بر آن محضر ازدها، ناگزیر	گواهی نوشتند برنا و پیر
	(فردوسی، ۱۳۷۳: ۶۲-۱)

و در مورد دوم، محضری است که بهرام چوبین تدارک می‌بیند و در آن، بر درستی و مشروعیت شاهی خود و خاندانش در آینده از سران گواهی می‌گیرد. «این محضرنامه‌ها به تمام معنا نامه نیستند و بیشتر به صورتجلسه شباهت دارند».

دیگر روز، بندوی برام می‌شود و حقیقت گریز خسرو پرویز را به سوی روم، باز می‌گوید، بهرام سیاوش، بندوی را نزد بهرام چوبینه می‌آورد و به فرمان بهرام، بر پای وی بند می‌نهند و او را به بهرام سیاوش می‌سپارد. دیگر روز که خورشید خنجر از نیام می‌کشد، بهرام چوبینه بر تخت شاهی می‌نشیند، شب هنگام، بهرام «دوات و قلم» پیش دبیر خردمند می‌نهد و به او می‌گوید: عهدی بنویس؛ که بهرام، شاهی پیروز و سزاوار تخت و تاج است و جز از راستی در جهان نمی‌جوید:

چو پیدا شد آن چادر قیرگون	درفشان شد اختر به چرخ اندرون
چو آواز دارنده پاس خواست	قلم خواست بهرام و قرطاس خواست
بیامد دبیر خردمند و راد	دوات و قلم پیش دانا نهاد
بدو گفت عهدی ز ایرانیان	بیاید نوشتن برین پرنیان...
که بهرام شاه است و پیروز بخت	سزاوار تاج است و زیبای تخت
نجوید جز از راستی در جهان	چه در آشکار و چه اندر نهان
	(همان: ۶۱-۹)

نامهٔ مظالمی (تظلم نامه)

نامه‌ای بود که از طرف حکومت به عمال جهت رسیدگی به شکایت کسی نوشته می‌شد. نامهٔ مظالمی در دیوان رسالت نوشته می‌شد. (ر.ک.: بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۹۴)

بیهقی در ذیل وصف دیوان رسالت بلخ اینگونه بیان کرده است: «مگر گاه از گاه از آن کسان که به عراق طاهر را دیده بودند، کسی درآمدی از طاهرنامهٔ مظالمی یا عنایتی یا جوازی خواستی و او بفرمودی تا بنبشتندی و سخن گفتندی». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۹۴)

در شاهنامه نیز به مناسبت فضای پهلوانی و جنگ و نبرد تظلم نامه‌هایی وجود دارد از جمله: نامه گراز به قیصر: خسرو چاره‌گری سخندان برمی‌گزیند تا به عمد، خود را به سر راه یاران قیصر قرار دهد. یاران قیصر مرد را می‌جویند و نامه را می‌یابند و نامه به زبان پهلوی توسط دبیری برای قیصر خوانده می‌شود. گراز که آگاهی می‌یابد قیصر به سوی روم بازگشته است در نامه‌ای به او می‌نویسد: چرا با من دژم گشته‌ای؟

یکی نامه بنوشت با باد و دم	که برمن چرا گشت قیصر دژم؟
از ایران چرا بازگشتی بگوی	مرا کردی اندر جهان چاره‌جوی
شهنشاه داند که من کردم این	دلش گردد ازمن، پر از درد و کین

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۱۵)

اگر بتوان پیام‌هایی را که از طرف فردی برای فرد دیگر فرستاده می‌شود را نامه‌های شفاهی خواند و با توجه به اینکه اصولاً همراه فرستادگان که پیام‌ها می‌برده‌اند، نامه‌ای بوده است، پیام‌های تظلم شاهنامه را می‌توان ذیل تظلم نامه ذکر کرد.

معما

معما نیز نامه‌ای محرمانه بود که مطالب محرمانه به صورت رمزی نوشته می‌شده است و فرق آن با ملطفه همین رمزی بودن است و بین فرستنده و گیرندهٔ نامه، علامت‌هایی به عنوان رمز مشخص می‌شده است که بیهقی از آن به معما نهادن تعبیر می‌کند و ترجمهٔ معما را گاه بیرون آوردن معما خوانده است.

در ماجرای «دسیسهٔ بوسهل درباب آلتوتناش» آمده است: «مسعدی در وقت، به معمای بی‌نهاده بود با خواجه احمد عبدالصمد این حال، به شرح باز نمود» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۴۵۶ نیز ر.ک.: ۴۶۵ و ۴۸۱)

نامه معما در شاهنامه به معنی نامه محرمانه رمزی مشاهده نشد اما طرح معما و خواستن حل آن در نامه‌ها آمده است که در کتاب «از رنگ گل نارنج خار» از آن تحت عنوان نامه اقتراح یاد شده است. (ر.ک: سرآمی، ۱۳۶۸: ۲۵۲).

اقتراح به معنی درخواستن، سؤال کردن، به تحکم از کسی چیزی را خواستن و نوپیدا کردن چیزی را بی آنکه آن را از کسی شنیده باشند آمده است (دهخدا) و چون در این نوع نامه حل معمایی درخواست می شده به این نام خوانده شده است. مثل نامه رای هند به کسری که طی آن حل بازی شطرنج را از او می خواهد و نامه کسری به رای هند که در آن خواستار حل بازی نرد می شود. (فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۰۷-۸)

ملطفه

ملطفه نامه‌ای دست نویس محرمانه و در عین حال مهم و فوری بود و معمولاً از طرف دیوان رسالت نبوده است. بیهقی در چند مورد ملطفه را با صفت خرد بیان می کند. گاهی نیز لفظ ملطفه با صفت خود و به صورت «ملطفه خود» ضبط شده که به نظر می آید تعریف شده «خرد» باشد. بیهقی در یادکرد فوت سلطان محمود و نامه‌ای که حرّه ختلی عمه مسعود برای او می نویسد و خبر مرگ پدر را به او می دهد آورده است:

«عمّت به حکم شفقت که دارد بر امیر فرزند هم در این شب به خط خویش ملطفه نبشت و فرمود تا سبکتر دو رکابدار را که آمده اند بیش ازین به چند مهم نزدیک امیر، نامزد کنند تا پوشیده با این ملطفه از غزنین بروند و به زودی به جایگاه رسند». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۲)

در قابوس نامه نیز لفظ ملطفه آمده است: «چون زمانی بود مشرف درگاه درآمد و ملطفه علی بن رفیع الخادم را داد» (عنصرالمعالی، ۱۳۵۲: ۲۳۷). در کتاب ترجمه تاریخ یمینی این چنین بیان شده است: «و ارکان دولت و معارف حضرت او به امیر سیف الدوله ملطفه‌ها روان کردند و به صدق مطاوعت تظاهر نمودند» (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۱۶۲).

از آنجا که ملطفه نامه خصوصی و محرمانه بوده، آن را در کاغذهای کوچکی می نوشتند و به وسیله افرادی که کمتر مورد سوءظن واقع شوند مانند سیاح، کفشگر و... می فرستادند. و هرگاه ملطفه‌ای به وسیله پیک فرستاده می شد، نامه دیگری را هم همراه او می فرستادند که به عنوان نامه سرگشاده محسوب شود و نه ملطفه؛ فرستادن ملطفه به وسیله سیاح در داستان کشته

شدن قائد و رسیدن نامه نایب برید خوارزم در تاریخ بیهقی مذکور است. (ر.ک: بیهقی، ۱۳۸۱: ۲-۴۶۱)

در شاهنامه نیز نامه‌ها به وسیله افرادی به غیر از قاصد فرستاده می‌شده است. چنانکه در داستان رستم، نامداری از «گندآوران» را، مأمور پیام‌رسانی به شاه هاماوران می‌کند.

به نزدیک سالار هاماوران بشد نامداری ز کند آوران

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۳۹-۲)

منشور

چون شخصی از طرف سلطان به حکومت ناحیه‌ای انتخاب می‌شد یا مأموریتی می‌یافت رئیس دیوان رسالت نامه‌ای حاکی از مقام و شغل یا مأموریت وی می‌نوشت که وقتی سلطان آن را تویق می‌کرد، حکم رسمی انتصاب او محسوب می‌شد. در واقع می‌توان گفت منشور، همان حکم انتصاب حاکمان از طرف پادشاه به حکومت ناحیه‌ای معین بوده است. ذیل حوادث سال ۴۲۱ هـ- آنگاه که مسعود بر تخت سلطنت نشسته است و به بونصر مشکان دستور می‌دهد که دو منشور برای دو نفر به نام‌های عبیدالله و بوالفتح حاتمی که قبلاً جاسوس او در دیوان رسالت بوده‌اند بنویسد، آمده است: «بونصر را گفت: دو منشور باید نبشت این دو تن را تا تویق کنم». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۹۵) و همچنین: «امیر طاهر را گفت: «بونصر را بیايد گفت تا منشورهای ایشان نبشته شود». (همان: ۱۹۶)

در قابوس‌نامه آمده است: «سلطان مسعود به خلیفه بغداد نامه فرستاد و گفت که باید ماوراءالنهر به من بخشی و مرا منشور دهی تا بروم و به شمشیر، ولایت بستانم». (عنصرالمعالی، ۱۳۵۲: ۲۰۸)

فردوسی در شاهنامه، منشور آزادی پادشاه ایران (منوچهر) در مورد طلب بخشش خواستن سپاهیان سلم از او، چنین آورده است:

به خاک افکنم برکشم نام خویش
از اهرمنی گز زدست بدی است
بدی را تن دیو رنجور باد....
از آفت همه پاک و بیرون ز کین
اگر تور اگر چین اگر مرزروم...
به اندازه بر پایگه ساختشان
(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۳۹-۲)

چنین داد پاسخ که من کام خویش
هر آن چیز کان نز راه ایزدی است
سراسر ز دیدار من دور باد
خردمند باشید و پاکیزه دین
به جایی که تان هست آباد بوم
سپهد منوچهر بنواختشان

مواضعه

مواضعه یا قرارداد که در واقع دستورالعملی بین سلطان و صاحب منصب جدید که شامل مقداری پرسش و پاسخ که طرف مواضعه؛ یعنی صاحب منصب باید از روی مواضعه و جواب کار کند. مشهورترین مواضعه‌ای که در تاریخ بیهقی از آن یاد شده است، مواضعه‌ای بین سلطان مسعود و خواجه احمد حسن میمندی برای کسب شغل وزارت بسته شده است. بیهقی اظهار نموده که متن مواضعه را در کتاب مقامات محمودی آورده است ولی اکنون چیزی از آن کتاب بر جای نمانده است.

بیهقی از قول خواجه احمد حسن میمندی آنگاه که می‌خواهد به وزارت مسعود تن در دهد، می‌نویسد: «مواضعه نویسم تا فردا بر رأی عالی، زاده الله غلوا، عرضه کنند و آن را جواب‌ها باشد به خط خداوند سلطان و به توفیق مؤکد گردد». (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۰۱)

مواضعه علاوه بر معانی فوق به معنی خراج و مالیات نیز به کار رفته است. در فرهنگ کلمات راحه الصدور آمده است: «مواضعه باجی که ملوک زیردست به پادشاهان مستقل دهند». (راوندی، ۱۳۶۳: ۵۱۲)

مواضعه یا نامه سؤال و درخواست در شاهنامه نیز وجود دارد؛ از آن جمله: نامه اسکندر به زنان شهر هروم: اسکندر در راه سفر خود، به شارسستانی می‌رسد که «هروم» نام دارد و یکسره در دست زنان است. اسکندر نامه‌ای می‌نویسد:

به عنوان بر: از شاه ایران و روم سوی آنکه دارند مرز هروم

بعد از عنوان و ستایش خداوند، از پیروزی‌ها و جهان‌گشایی‌ها که کرده، سخن می‌راند و از زنان می‌خواهد تا سر از فرمان وی نتابند. همچنین از آنان، حال و روزشان را جویا می‌شود و از شگفتی سرزمین‌شان می‌پرسد و درخواست می‌کند تا دانایانشان را نزد وی بفرستند.

همی رفت با نامداران روم	بدان شارستان شد که خوانی هروم
که آن شهر یکسر، زنان داشتند	کسی را در آن شهر نگذاشتند...
یکی نامه بنوشت با رسم و داد	چنان چون بود مرد فرخ نژاد
به عنوان بر از شاه ایران و روم	سوی آنکه دارند مرز هروم
سر نامه از کردگار سپهر	کز اوی است بخشایش و داد و مهر...
چو برخواند این نامه پندمند	بر آن کس که هست از شما ارجمند
بیندید پیش آمدن را میان	کز این آمدن، کس ندارد زیان

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۷-۷)

نامه زنان شهر هروم به اسکندر: نامه اسکندر را فیلسوفی از روم، نزد زنان هروم می‌برد. لشکری از زنان گرد فیلسوف را دستگیر می‌کنند و دانای شهر که نامه اسکندر را می‌خواند چنین پاسخ می‌نویسد:

اگر لشکر آری به شهر هروم
نبینی ز نعل و پی اسب، بوم
(همان: ۷۵-۷)

و می‌افزاید که ما همه شب خفتان جنگ برتن داریم و گرد بر گرد شارستان ما دریایی است ژرف. در اینجا دوشیزگان بی‌شوی هستند. هر دوشیزه که به شوی می‌گراید، باید از دریا بگذرد و بدان سوی شوی کند. پس اگر دختر زاید که «مردوش» باشد، او را به هروم می‌فرستد و اگر پسر زاید، پسر باید همانجا بماند و مادر به هروم برگردد. در نبرد هر زن که مرد را بکشد تاج زرینی به سر او می‌گذاریم در نتیجه در شهر ما سی هزار زن زرین تاج موجودند. تو مرد بزرگ هستی. نام خود را به ننگ آلوده مکن، چون می‌گویند تو با زنان نبرد کرده‌ای و از آنها شکست خورده‌ای و همیشه یک ننگ برای تو باقی می‌ماند. ولی اگر دوست داری از شهر هروم دیدن کنی می‌توانی به سرزمین ما بیایی. این نامه را زنی خوب رخ، با ده سوار، نزد اسکندر می‌آورد.

... چو باراستی باشی و مردمی
نبینی جز از خوبی و خرمی
به پیش تو آریم چندان سپاه
که تیره شود بر تو خورشید و ماه
(همان: ۷۵-۷)

در شاهنامه جمعاً ۱۹۲ مورد نامه وجود دارد که در تمام مجلدات آن به طور یکسان پراکنده نیستند تعداد نامه‌ها در بخش‌های اساطیری و پهلوانی شاهنامه کمتر و در بخش تاریخی آن بیشتر است فهرست بسامد نامه‌ها در مجلدات نه گانه شاهنامه چنین است: (سرامی، ۱۳۷۳: ۲۴۴)

شماره مجلد شاهنامه	شماره نامه‌ها
۱	۹
۲	۱۶
۳	۱۱
۴	۴
۵	۹
۶	۱۶
۷	۴۱
۸	۴۵
۹	۴۱

این نامه‌ها چیزی بیش از سه هزاربیت از ابیات شاهنامه را به خود اختصاص داده‌اند. به نظر می‌آید در بخش تاریخی، استاد طوس برای سندیت بخشیدن به گفتارهای خود نامه‌های بیشتری را نقل کرده است هرچند که این نامه‌ها بر شورانگیزی داستان‌ها نیز می‌افزایند و در بالابردن میزان موفقیت و مطلوبیت آن نیز مؤثرند.

نامه‌های شاهنامه در موضوعات زیر نوشته شده‌اند: گفت و شنود، گزارش مآوقع، درخواست، فرمان، بخشنامه (پادشاه طی آن از کارگزاران خود انجام کاری را خواسته یا در آن دستورالعمل و رهنمود ویژه‌ای را ارائه کرده)، باج‌خواهی و طلب اطاعت، زنده‌خواهی و اعلام باج‌گزاری، پند و اندرز، اولتیماتوم، محضر، وصیت‌نامه، پیش‌بینی، پیمان، موافقت‌نامه، عذرتراشی و بهانه، نامه‌دوستانه، نامه‌توییخ و سرزنش، نامه‌تقدیر و تشکر، نامه‌پوزش‌خواهی و پوزش‌پذیری، نامه‌خواستگاری، نامه‌تسلیت، نامه‌اعتراض، نامه‌اقتراح، امان‌نامه، گزارش جاسوسی، فریب‌نامه، جعل‌نامه، پوششی برای ارسال کتاب (مثل نامه‌های برزویه طیب) و... (همان: ۲۴۴-۲۵۷).

در تاریخ بیهقی به ۳۴۲ مورد نامه اشاره شده است که در سه جلد آن به طور یکسان نیست. بسامد نامه‌ها در تاریخ بیهقی بدین طریق است که در مجلد اول ۸۹ نامه در مجلد دوم ۱۷۸ مورد و در مجلد سوم ۸۵ نامه وجود دارد. (ر.ک. پایان نامه شهلا کشاورزی، سال دفاع: ۱۳۹۱)

نامه‌های تاریخ بیهقی در موضوعاتی مانند اظهار دوستی، فریب، کشتن، عهد و عقد، نصیحت، نظرخواهی، تصمیم‌نهایی، تعیین تکلیف، نواخت، اعلام جنگ، گزارش، پیغام، درخواست، کمک و یاری، فتح و بشارت، اطاعت امر و فرمان، توطئه و شورش، گله و شکایت، معذرت‌خواهی، تسلیم، آگاهی، مأموریت و... نوشته شده است.

نتیجه گیری

در زمان هخامنشیان پیام‌ها را روی پوست می‌نوشتند و این پیام‌ها به وسیله چپار به مقصد می‌رسید. بعدها در دوره غزنویان در دیوانی به نام رسالت، فرمان‌های قوانین و نامه‌ها تهیه و به وسیله پیک به مقصد می‌رسید. نامه‌ها با توجه به محتوا و کاربرد خود به صورت‌های منشور، رقع، ملطفه، نامه توقیعی، فتح‌نامه، پندنامه، مواضعه، گشادنامه، پیمان‌نامه، عنایت‌نامه، تظلم‌نامه، معمانامه، محضرنامه، مشافهه، امان‌نامه، سوگندنامه بوده است. به غیر از نامه معما و نامه عنایتی که در شاهنامه اشاره‌ای به آن نشده است بقیه نامه‌ها در هر دو اثر مشترک هستند.

در تاریخ بیهقی بیشتر نامه‌ها به صورت رقع و ملطفه است و در شاهنامه پیام‌ها بیشتر در قالب نامه هستند. معمولاً همراه با نامه پیام شفاهی هم ابلاغ می‌شد که قاصد ملزم به ارسال نامه و پیام با هم بود. البته گاهی موارد نیز با نامه هدایایی برای گیرنده نامه ارسال می‌شد. دبیرانی که امین شاه بوده‌اند همیشه چه در سختی و جنگ و چه در رفاه و آسایش در کنار شاهان بوده‌اند. آنها در دیوان رسالت ساکن می‌شدند و موقعیت هرکدام براساس علم و تجربه‌شان متفاوت بوده است.

فردوسی در کنار معرفی دبیر که قصد او افراد باسواد بوده به گروه دیگری به نام قاصدان و پیک می‌پردازد که توسط شخص شاه انتخاب می‌شده‌اند و آنان نیز بایستی دارای ویژگی‌های اخلاقی و روان عالی باشند.

در دیوان رسالت به دبیر و منشی که وظیفه او آوردن دوات خاصه به نزد سلطان، گرفتن و دادن نامه به پادشاه، اخذ خط و امضای سلطان برای منشور و... دوات‌دار یا دواتی می‌گفتند. و همچنین در شاهنامه آمده است که پس از نوشتن نامه آن را مهر می‌کردند و برخی موارد در ماده دوات مشک می‌ریختند.

منابع و مأخذ

الف) کتب

- ۱- قرآن کریم، ترجمه به همراه اصطلاحات جدید استاد الهی قمشاهی، قم، انتشارات فاطمه الزهرا.
- ۲- اعتماد مقدم، علیقلی، (۱۳۴۸)، آیین و رسم‌های ایرانیان باستان بر بنیاد شاهنامه فردوسی، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- ۳- الراوندی، محمدبن علی بن سلیمان، (۱۳۳۳)، راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و اهتمام محمد اقبال، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم.
- ۴- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، (۱۳۷۴)، ترجمه تاریخ یمنی، دکتر جعفر شعار، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم.
- ۵- حمیدیان، سعید، (۱۳۷۳)، شاهنامه فردوسی، متن انتقادی از روی چاپ مسکو، مجلد اول (ج ۱، ۲، ۳ و ۴)، تهران، قطره.
- ۶- خاقانی، افضل‌الدین بدیل، (۱۳۷۰)، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش سیدضیاءالدین سجادی، تهران، زوآر.
- ۷- خطیب رهبر، (۱۳۸۱)، تاریخ بیهقی (سه جلدی)، چاپ آفتاب، چاپ هشتم، نشر مهتاب.
- ۸- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۴۲)، لغت‌نامه، تهران، امیرکبیر.
- ۹- زیدان، جرج، (۱۳۲۹)، تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه میرزاابراهیم قمی، تهران، حبل‌المتین.
- ۱۰- سجادی، سیدضیاءالدین، (۱۳۷۴)، فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی، تهران، زوآر.
- ۱۱- سرامی، قدمعلی، (۱۳۷۳)، از رنگ گل تا رنج خار، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۱۲- صابی، ابوالحسن هلال بن محسن، (۱۳۴۶)، رسوم دارالخلافة، به تصحیح و حواشی میخائیل عواد، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، بنیاد و فرهنگ ایران.
- ۱۳- صدیق، عیسی، (۱۳۸۸)، تاریخ فرهنگ ایران، تهران، دانشگاه تهران.
- ۱۴- عمید، حسن، (۱۳۵۹)، فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر.
- ۱۵- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، (۱۳۵۲)، قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ دوم.
- ۱۶- قدیانی، عباس، (۱۳۸۴)، فرهنگ و تمدن ایران در دوره ساسانیان، تهران، فرهنگ مکتوب.
- ۱۷- کریستن سن، آرتور، (۱۳۷۰)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب.
- ۱۸- گیرشمن، ر. (۱۳۷۰)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۹- معین، محمد، (۱۳۶۱)، تهران، امیرکبیر.

- ۲۰- منشی، ابوالمعالی نصرالله، (۱۳۷۹)، ترجمه کلیله و دمنه، به تصحیح و توضیح مجتبی مینویی، تهران، امیرکبیر.
- ۲۱- میدی، رشیدالدین، (۱۳۸۹)، ترجمه و تفسیر عرفانی قرآن کریم، بی جا، فکرآوران، ج ۲.
- ۲۲- نظام الملک، ابوعلی حسن طوسی، (۱۳۵۵)، سیرالملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم.
- ۲۳- نظامی عروضی سمرقندی، احمدبن عمر بن علی، (۱۳۷۵)، چهارمقاله به تصحیح محمد قزوینی و به کوشش دکتر محمدمعین، تهران، جام.
- ۲۴- هجویری عزیزی، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۷۶)، کشفالمحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ پنجم.
- ۲۵- وراوینی، سعدالدین، (۱۳۷۵)، مرزبان نامه، تصحیح خلیل خطیب رهبر، چاپ ششم، تهران، صفی علیشاه.
- ۲۶- کشاورزی، شهلا، (۱۳۹۱)، پایان نامه بررسی عناصر فرهنگ در تاریخ بیهقی و مقایسه آن با قابوس نامه، دانشگاه آزاد یزد با راهنمایی آقای دکتر عزیزالله توکلی.

ب) مقالات

- ۱- رکنی یزدی، محمدمهدی، (۱۳۷۴)، مقاله «دیوان رسالت و آیین دبیری از خلال تاریخ بیهقی»، مندرج در یادنامه ابوالفضل بیهقی، مجموعه سخنرانی ها، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- ۲- محقق، مهدی، مقاله «برخی از اصطلاحات اداری و دیوانی در تاریخ بیهقی» مندرج در یادنامه ابوالفضل بیهقی، مجموعه سخنرانی ها، مشهد، دانشگاه فردوسی.

ج) اینترنت

- ۱- سهباله، کفایت، (۱۳۸۶/۱۱/۳)، «شیوه ارتباطات در ایران»، گروه تاریخ مدیریت آموزش و پرورش منطقه زرین شهر، سایت www.zartarikh.blogfa.com.